

هو العليم

احرام در ميقات عشق

بسم الله الرحمن الرحيم

کسی که عمل قومی را دوست داشته باشد با عمل آنها شریک میشود.

جابر بن عبدالله انصاری، بعد از چهل روز آمد برای زیارت قبر سیدالشهداء علیه السلام و به عطیه عوفی کوفی گفت: من از پیغمبر شنیده‌ام که پیغمبر فرمود:

«هر کسی که دوست داشته باشد با عمل آنها شریک است.^۱»

پس ما با امام حسین جهاد کردیم، ما با امام حسین کشته شدیم، ما با آنان هستیم، چون من قلبم حکایت می‌کند که با امام حسین است. محکم هم می‌گفت. در آن وقت که به زیارت قبر سیدالشهداء علیه السلام آمد، هفتاد و دو سال از عمرش می‌گذشت. چون جابر از اصحاب رسول خدا است، و مرد بزرگی بوده، در جنگ بدر شرکت داشته، در جنگ احد شرکت داشته، در هجده غزوه از غزوات پیغمبر با پیغمبر شرکت داشته است.

جابر شخصی فقیه، با معرفت و از شیعیان خالص امیرالمؤمنین می باشد.

و مرحوم میرزا محمد استرآبادی در رجال^۲ می‌نویسد که: در هجده غزوه شرکت کرده؛ و ابن عبدالبر^۳ در استیعاب^۴ دارد که در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین بوده است. خیلی مرد بزرگی است! پدرش عبدالله بن عمرو بن حرام انصاریست که در جنگ احد شهید شد و با همین پسرش جنگ می‌کرد. پدرش شهید شد و پیغمبر قبر او را و قبر عمرو بن جمود را در يك قبر قرار دادند.^۵ از شیعیان خالص امیرالمؤمنین است جابر؛ یعنی از افرادی است که رجوع^۶ إلى امیرالمؤمنین و لایته. و ما در بین بزرگان شیعه که دارای کتب رجال و تراجم هستند، هیچ قدحی نسبت جابر بن عبدالله انصاری ندیده‌ایم. در کوفه‌های مدینه راه می‌رفت و فریاد می‌زد: **عَلَى خَيْرِ الْبَشَرِ مَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرُ.**^۷ می‌گفت: «ای

^۱ بشارة المصطفى، ص ۷۴

^۲ ابن عساکر، ج ۱۱، ص ۲۱۴

^۳ ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۲۰.

^۴ ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۲۰؛ ابن اثیر، اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ۱۴۱۷، ج ۱،

ص ۳۷۷

^۵ کنز العمال ج ۵، ص ۶۲۵؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۰۶، حدیث ۶۸

مردم، به علی بگروید! اگر ببینید که نسبت به علی محبت ندارید بروید از مادر خودتان علت را سؤال کنید» و علناً هم می گفت. عمر کرد تا سن نود سالگی، حضرت امام محمد باقر علیه السلام را هم درک کرد، و سلام پیغمبر را هم به آن حضرت رساند، و از دار دنیا رفت. و در قضیه کربلا معلوم نیست که چشم او نابینا بوده^۱ و بلکه براساس روایتی که ذکر شده - که بعد از قضیه کربلا روزی در خانه حضرت سجاد بود و حضرت امام محمد باقر بیرون آمدند، حضرت را دید و گفت: «ای پسر این طور حرکت کن، آن طور حرکت کن بعد گفت این شمائل، شمائل رسول خدا است»^۲ استفاده می شود که در آن وقت هم چشم داشته است. و اینکه در آخر عمر چشم نداشته و نابینا از دار دنیا رفته، آن هم جای تردید است. خلاصه یک مرد جا افتاده، فقیه و از شیعیان خالص و با معرفت است. هنگامی که خبر شهادت سیدالشهداء علیه السلام به او رسید از مدینه حرکت کرد و آمد برای زیارت قبر سید الشهداء با عطیه عوفی کوفی.

مرحوم شیخ در رجال می نویسد که: «عطیه عوفی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، و بعد دارد عطیه عوفی کوفی از اصحاب حضرت باقر هم بوده است.»^۳

و بعضی گفته اند: شاید دو عطیه وجود دارد و اما مرحوم مامقانی در تنقیح المقال می گوید: «هیچ بُعدی ندارد کما اینکه بعضی گفته اند که همان عطیه است، منتهی عمرش از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت باقر بوده. در زمان امیرالمؤمنین بیست ساله هم که بوده از اصحاب حضرت حساب می شده است. و پنجاه و پنج سال هم تا زمان حضرت باقر طول می کشد که در مجموع می شود هفتاد و پنج سال و مقداری هم از زمان حضرت باقر را درک کرده است و این هیچ بُعدی ندارد.»^۴

عطیه از شاگردان ابن عباس است. تفسیری نوشته در پنج جزء و سه مرتبه آن تفسیر را به ابن عباس عرضه داشته، و هفتاد بار قرآن را در نزد ابن عباس قرائت کرده است^۵ عطیه هم از بزرگان روات

^۱ درباره اینکه آیا جابر در وقت زیارت قبر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام نابینا بوده یا نه، تحقیقی در جلد سوم از کتاب «امام شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام، درس سی و یکم، در ضمن بیان حدیث جابر درباره ائمه اثنی عشر علیهم السلام آورده شده است

^۲ تفسیر برهان ج ۱، ص ۲۳۴ و ص ۲۳۵؛ غایة المرام، ص ۲۶۵ و ۲۶۶

^۳ رجال شیخ طوسی، ص ۵۱؛ سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۹۶.

^۴ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۵۳.

^۵ ریحانه الادب، ج ۴، ص ۲۱۸؛ سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۹۶؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۵۳.

شیعه است.^۱ جابر بن عبدالله أنصاری حرکت می‌کند از مدینه و می‌آید در کوفه. حالا از مدینه با عطیه آمده یا از مدینه آمده در کوفه و در کوفه با عطیه کوفی به سوی قبر حضرت سیدالشهدا برای زیارت آمده، اینها دیگر معلوم نیست.

احرام در میقات عشق

اجمالاً امروز که روز اربعین است، این روایت را در کتاب بشارة المصطفی^۲، که از کتب نفیس شیعه است، مرحوم عماد الدین طبری آملی نقل می‌کند با سلسله سند متصل خود از همین عطیه که می‌گوید:

«روز اربعین، با جابر بن عبدالله أنصاری حرکت کردیم برای زیارت قبر سیدالشهداء علیه‌السلام. جابر آمد در نهر فرات غسل کرد و بعد جامه‌های خود را إحرام کرد و مقداری از عطر سُّعد بر بدن خود پاشید و حرکت کرد به سوی قبر و آرام، آرام حرکت می‌کرد. بنده یک وقتی فکر می‌کردم در همین قضیه غسل کردن و إحرام بستن جابر؛ چون در روایات داریم که کسی که برای حجّ حرکت می‌کند، اگر إحرام ندارد که ببندد، همان لباس خود را إحرام کند، منتهی وارو بپوشد. کتش را وارو کند، دست‌هایش را در بیاورد، بالای کتش را بیندازد روی شانه‌اش و دست‌ها را از پایین آویزان کند.

حقیقت خانه خدا مقام ولایت سیدالشهداء علیه‌السلام است

جابر آیا از پیغمبر یا از امیرالمؤمنین شنیده بود که اگر کسی بخواهد قبر سیدالشهداء را زیارت کند یا قبر امام را زیارت کند باید إحرام ببندد و غسل کند یا اینکه نه، این تفتُّن خود جابر بود؟ چون فقیه آن کسی است که بتواند تفریع فروع کند از اصول. گویا در مغز جابر روح اسلام جا گرفته بود و به حقیقت مذاق اسلام و سرّ قانون آشنا شده بود، که او می‌دانست إحرامی که برای خانه خدا تشریح شده و غسل زیارت و طواف که برای خانه خدا تشریح شده دارای یک سرّ و حقیقتی است؛ و حقیقت خانه خدا مقام ولایت سیدالشهداء علیه‌السلام است. پس اینجا که بدن او در میان زمین افتاده، اینجا خانه خدا است. و اینجا حقیقت مقام ولایت مدفون است. کعبه ظاهر، ظاهر است. اینجا باطن است؛ اینجا به طریق اولی باید غسل کرد و با إحرام حرکت کرد. روی این معناست که در روایت داریم که

^۱ رجال شیخ طوسی، ص ۵۱؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۵۳؛ سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۹۶.

^۲ بشارة المصطفی، ص ۷۴.

فقیه باید دارای ملکه قدسیه باشد^۱؛ ملکه قدسیه نوری است از خدا در قلب که فقیه می‌تواند به واسطه آن نور، احکام کلی را بر مصادیق خودش بار کند و مصادیق آن را خوب تشخیص بدهد و بشناسد. و جابر دارای این نور بود که چنین تشخیصی داد که حالا که می‌خواهد به قبر پسر پیغمبر برود، باید إحرام ببندد و باید غسل کند. لذا غسل کرد، غسل طواف، غسل زیارت، إحرام بست به سوی خانه خدای حقیقی. حرکت کرد، آرام، آرام، پای خود را بر می‌داشت و به ذکر خدا مشغول بود، تا اینکه که به نزد قبر رسید. عطیه دست جابر را بر روی قبر گذاشت، یک صیحه‌ای زد و بی‌هوش شد. عطیه می‌گوید: جابر را به هوش آوردم، سه مرتبه صدا زد:

«یا حسین! یا حسین! یا حسین! حبيب لا یحیب حبیبه؛ آیا دوست جواب، دوست خود را نمی‌دهد؟» آن وقت خودش از باب اعتذار به این جمله مترنم شد:

«وانی لك بالجواب وقد شحطت أوداجك علی اثباجك و فرق بین بدنك ورأسك؛ چگونه تو جواب من را می‌دهی و حال آنکه رگهای گردن تو از جای خود حرکت کرده و بر پشت و شانه تو آویخته شده. و بین سر و بدن تو جدایی افتاده.»

«فأشهد انك ابن خاتم النبیین وابن سید المؤمنین وابن حلیف التقوی و سلیل الهدی وخامس أصحاب الكسا وابن سید النقباء وابن فاطمة سیده النساء؛ شهادت می‌دهم که تویی فرزند خیرالنیین، تویی فرزند سید المؤمنین امیر المؤمنین، تویی فرزند هم سوگند تقوی و سلاله هدایت و پنجمین اصحاب کساء و فرزند سیدالنقباء، تویی فرزند فاطمه الزهرا سیده النساء.»

«ومالك لا تكون هكذا وقد غذتك كف سید المرسلین وربیت فی حجر المتقین ورضعت من ثدی الایمان و فطمت بالاسلام؛ چگونه چنین نباشی و حال آنکه پرورش داده تو را پنجه پیغمبر خاتم النبیین و پروریده شدی در کنار شیر متقین، شیر خوردی از پستان ایمان و بریده شدی از شیر با اسلام»

«فطبت حیا و طبت میتا، غیر ان قلوب المؤمنین غیر طیبة لفراقك ولا شاکة فی الخیرة لك؛ آری، تو پاکیزه بودی در زندگی، در مُردنت! همانا دل‌های مؤمنین به جهت فراق تو شاد نیست و حال آنکه شکی ندارم در نیکویی و خوبیهای تو.»

^۱ برای اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب به کتاب ولایت فقیه در حکومت اسلام ج ۲، ص ۱۰۸ و ۱۰۹ و کتاب اسرار ملکوت ج ۱، ص ۹۸ مراجعه شود.

«فعلیک سلام الله ورضوانه؛ سلام خدا و رضوان خدا و خشنودی خدا بر تو باد»

«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مُضِيَّتْ عَلَيَّ مَا مَضَى عَلَيْهِ أَخُوكَ يَحْيَى بْنُ زَكْرِيَا؛ شهادت می‌دهم که تو بر همان رویه و منوالی بودی که برادر تو یحیی بن زکریا بود.» این جملات را گفت جابر، آن وقت چشم خود را به اطراف آن قبر معصوم، قبر شهید کربلا، سیدالشهداء و به اطراف قبر شهدا کرد، چشم خود را جولان داد و نگاهی به اطراف کرد و سلامی بر آن بدن‌های طیب و طاهر و آن اجساد پاک و مبارک نمود.»

«السلام علیکم أيتها الأرواح التي حلت بفناء الحسين وأناخت برحله، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ وَأَتَيْتُمْ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَجَاهَدْتُمْ الْمُلْحِدِينَ وَعَبَدْتُمْ اللَّهَ حَتَّى أَتَاكُمْ الْيَقِينَ؛ قسم می‌دهم، پروردگارا، خدایا! این سلام من را به این اجساد طیبه و طاهره برسان. سلام بر شما ای جان‌ها و نفس‌هایی که در آستان حسین و در راه و هدف او خود را پیاده کردید، و در آستان او بار خود را فرود آوردید و در فناء و آن آستان وارد شدید! و ملحق گردید خود را به نور دیده پیغمبر. شهادت می‌دهم که شما اقامه نماز کردید، ایتاء زکات کردید، امر به معروف و نهی از منکر کردید، و با ملحدین و فاسقین جهاد کردید، و عبادت پروردگار خود را به جا آوردید تا به سر حدی که به مرحله یقین رسیدید و مرگ را در آغوش گرفتید و با حال خوش و شادی از این دنیا حرکت کردید و رفتید.» این جملات را گفت، سپس گفت:

«وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَقَدْ شَارَكْنَاكُمْ فِيهَا دَخَلْتُمْ فِيهِ؛ قسم به آن خدایی که محمد را به حق برگزید و او را به عنوان خاتم النبیین بر تمام افراد بشر مبعوث فرمود، که ای ارواح طیبه و طاهره! ای روح مقدس سیدالشهداء! ای روح مقدس اصحاب و جوانان! قسم به خدا که ما شرکت کردیم در آنچه شما در آن داخل شدید!» عجیب حرفی می‌زند- ما شرکت کردیم با شما؛ یعنی با کشته شدن شما، با إسارت شما، با ذبح اطفال شما، با تشنگی شما، با تمام این مَراراتهایی که بر شما وارد شد و وارد می‌شود ما شریک هستیم.

«قال عطية: فقلت له: يا جابر كيف ولم نهبط واديا ولم نعل جبلا ولم نضرب بسيف، والقوم قد فرق

بين رؤوسهم وأبدانهم واومت أولادهم وارملت أزواجهم؟؛

ای جابر! چه می‌گویی تو؟! حرف بزرگی می‌زدی. چه حرفی گفتی؟ چگونه ما با آنها هستیم و

در عمل آنها شریک هستیم، در حالتی که ما از کوهی بالا نرفتیم، از وادئی پایین نرفتیم، شمشیری بدست نگرفتیم و به کفار نزدیم؟! اما این گروه جدایی افتاد بین بدن و سرشان. اولاد آنها یتیم شدند، زنان آنها بیوه شدند»

جابر گفت:

«إسمع، إسمع یا حبیبی یا عطیه إسمع إنی سمعت حبیبی رسول الله (صلی الله علیه وآله) یقول: من أحب قوما حشر معهم ومن أحب عمل قوم أشرك في عملهم، والذي بعث محمدا بالحق نبیا ان نیتی ونیة أصحابی علی ما مضی علیه الحسین (علیه السلام) وأصحابه خذنی نحو آیات کوفان؛ ای عطیه، آرام باش، آرام باش! گوش بده تا من برای تو بیان کنم. من شنیدم از حبیب خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

«هر که دوست داشته باشد قومی را با با آن قوم محشور می شود و معیت با آن قوم دارد، اتحاد پیدا می کند با حقیقت و با اصل آن قوم و هرکس دوست داشته باشد عمل قومی را شریک می شود در عمل ایشان.» قسم به خداوندی که محمد را به راستی برگزید! خدا می داند که نیت من و اصحاب من بر همان چیزی است که بر امام حسین و یارانش گذشته.

محبت اهل بیت علیهم السلام ضامن سعادت و خوشبختی

آن وقت جابر گفت: ببرید من را به سوی خانه های کوفه. عطیه می گوید: مقداری که در راه با یکدیگر حرکت می کردیم و در بین راه من را موعظه می کرد، گفت: ای عطیه! آیا وصیت کنم تو را؟ گمان ندارم که دیگر بعد از این سفر من به تو برخورد کنم، این وصیت را از من گوش کن:

«دوست بدار دوست آل محمد را مادامی که ایشان را دوست دارد! و دشمن بدار دشمنان آل محمد را تا هنگامی که با آنها دشمنی دارند! گر چه تمام روزها، روزه باشند و تمام شبها به عبادت برخیزند. مدارا کن با دوست آل محمد چون اگر بواسطه کثرت گناهانش یک قدمش بلغزد، قدم دیگر او در اثر محبت ایشان برقرار و ثابت می ماند. بدان که دوست ایشان به بهشت می رود. و عاقبت دشمن ایشان به دوزخ و جهنم خواهد بود.»^۱

این آخرین سخنان جابر بود با عطیه. و خوب این مرد درک کرده روح دین را. ببینید چقدر خوب معیت خود را با سیدالشهداء بیان کرده است! می گوید: من اصلاً از شما هستم، من با شما جنگ

^۱ بشارة المصطفی، ص ۷۴.

کردم، در رکاب شما شمشیر زدم، من تشنگی خوردم، فرزند من سر بریده شد، فرزند من ذبح شد، برادران من کشته شده‌اند، خودم هم ذبح شدم، چرا؟ چون نیت من اینطور است. خدایا به حق محمد و آل محمد به ما هم نوری عنایت بفرما که به روح دین آشنا شویم، و حقیقت دین را دریابیم. و به دل‌های ما یقینی بده که تو را بهتر از این بشناسیم. سینه‌های ما را به نور اسلام منشرح بفرما! قدم‌های ما را در صراط مستقیم ثابت بنما! از همین امر و سرمایه‌هایی که به ما دادی، ما را در راه خودت متمتع بنما! سیر و روش ما را در راه سیدالشهداء علیه السلام و اولاد و اصحاب آن حضرت قرار بده. و تا از ما راضی نشوی ما را از دار دنیا نبر! ما را مورد شفاعت آنها در دنیا و آخرت قرار بده! فرج امام زمان ما نزدیک بفرما!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.